

متن ۲: افلاطون و جاهل

روزی یکی از دوستان بسیار نزدیک افلاطون به دیدار او رفت و باهم سخن گفتند. مرد به افلاطون گفت: ای حکیم! فلانی را دیدم از تو سخن می‌گفت و تو را دعا می‌کرد و می‌گفت: افلاطون مردی بزرگوار است. خواستم شکر و سلام او را به تو برسانم. افلاطون از شنیدن این سخنان سخت دلتنگ شد و گریست.

دوستش گفت: ای حکیم من چه کردم؟ چرا غمگین شدی و گریه کردی؟

افلاطون گفت: تو هیچ نکردی اما آن شخص مردی نادان است و برای من مصیبتی بزرگ است که نادانی مرا تعریف کند و بستاید. نمی‌دانم چه کار ابلهانه‌ای کرده‌ام که نادانی از من ستایش کرده است. کاش می‌دانستم من چه کردم تا از آن کار توبه می‌کردم. غم و دلتنگی من برای این است که هنوز جاهلم. چراکه ستوده‌ی جاهلان، جاهلان باشند.

(اقتباس از قابوسنامه)

۱. چرا افلاطون گریه کرد؟

۲. آیا شما با نظر افلاطون موافق هستید؟

شرح کلمات

- دیدان: لقاء
- تورا دعا می کرد: کان يدعو لك
- خواستم شکر و سلام او را به تو برسانم: أردت أن أوصل شكره و سلامه لك
- سخت دلتنگ شد و گریست: أصبح شديد الحزن و بکی
- نادان: جاهل
- برای من مصیبتی بزرگ است که نادانی مرا تعریف کند و بستايد: مصيبة كبيرة بحقي أن يمدحني و يعترف بي جاهلاً. (ستا ← ستود ← ستودن: المدح)
- از من ستایش کرده است: قد مدحني . (ستایش کردن : المدح)
- کاش: ليت / لعل (للتمني)
- کار ابهانه ای: عمل أحمق
- چراکه ستوده جاهلان، جاهلان باشند: ممدوحى الجاهلين، هم الجاهلين.